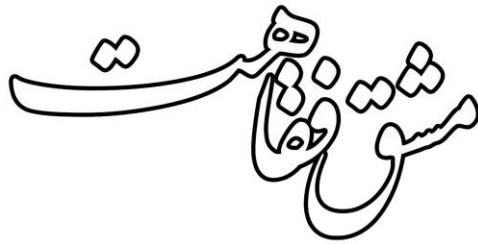




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دوفصلنامه علمی — تخصصی

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲



صاحب امتیاز: مدرسه عالی حوزوی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: محمدرضا فاضل کاشانی

سر دبیر: سیدجواد حسینی گرگانی

مدیر تحریریه: ابوالفضل محمدی مجد



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

سیدجواد حسینی گرگانی / محمد رهنما

سید اباذر علوی / محمدرضا فاضل کاشانی

محمد فائزی / ابوالفضل محمدی مجد

سید حسین منافی / سید محمدمهدی نورمفیدی



مدیر تحریریه: ابوالفضل محمدی مجد

مدیر اجرایی: حامد خادم الذاکرین

ویراستار: مهران اسلامی

مترجمان: مجتبی شیخی (انگلیسی) / حبیب ساعدی (عربی)

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا: صفر علی اخلاقی



نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، دفتر دوفصلنامه مشق فقاقت

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵-۳۷۷۳۰۵۸۸ - دورنگار: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





The Implication of Three-Divorce Narrations for the Rule of Ilzām Based on the Views of Grand Ayatollah Sistani and Ayatollah Shahidi

Sajjad Asadi¹

Abstract

The Rule of Ilzām is one of the significant and practical principles in Imami jurisprudence. According to this principle, one may oblige another to act upon their religious beliefs and the rulings derived from their faith, treating them as valid. Various arguments have been presented for the Rule of Ilzām, including Quranic verses, reason, and the conduct of the wise. However, the most important evidence provided for this principle is narrations. Different categories of narrations have been cited to substantiate the Rule of Ilzām. One such category includes narrations concerning the implementation of three divorces in a single session. In this regard, two specific narrations (the narration of Abdul-A'la and the narration of Ubaydullah Alawi) are analyzed. This study, employing a descriptive-analytical method and relying on library resources, aims to analyze the implications of these two narrations for the Rule of Ilzām, focusing on the views of Grand Ayatollah Sistani and Ayatollah Shahidi. The findings reveal that while one narration has a sound chain of transmission but a flawed implication, the other has a complete implication but a problematic chain of transmission.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

Keywords: Rule of Ilzām, Three Divorced, Sistani, Shahidi.

1. Third level student of Qom Seminary and scholar Pure Imams (peace be upon them) Center.

Asadi7948@gmail.com



دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان ۱۴۰۲)
تاریخ ارسال، ۱۳/۰۵/۱۴۰۲
تاریخ پذیرش، ۱۰/۰۷/۱۴۰۲

دلالت روایات سه طلاق بر قاعده الزام با تکیه بر نظر آیت الله سیستانی و استاد شهیدی

سجاد اسدی^۱

چکیده

قاعده الزام از قواعد مهم و پرکارکرد در فقه امامیه است و به مقتضای آن، شخص می‌تواند دیگری را به مفاد اعتقاد و مقتضای دینش الزام نماید و با آن معامله صحّت کند، برای قاعده الزام ادله مختلفی از جمله آیات قرآن، عقل، سیره عقلا ارائه شده است و مهم‌ترین دلیلی که بر قاعده الزام ارائه شده است روایات است. برای اثبات قاعده الزام به طوایف مختلفی از روایات استدلال شده است. یکی از این طوایف، روایاتی است که درباره اجرای سه طلاق در مجلس واحد وارد شده‌اند. در این زمینه، دو روایت (روایت عبدالاعلی و روایت عبیدالله علوی) وجود دارد. در این نوشته، قصد بر این است که دلالت این دو روایت بر قاعده الزام با تکیه بر نظر آیت الله سیستانی و استاد معظم شهیدی با روشی توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای بررسی شود؛ با بررسی این روایات، به این نتیجه می‌رسیم که روایتی که سند آن تامّ است، دلالت آن مخدوش و روایتی که دلالت آن تامّ است، سندش مخدوش است.

کلیدواژگان: قاعده الزام، سه طلاق، سیستانی، شهیدی

۱. طلبه سطح ۳ حوزه علمیه قم و دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار (عج). Asadi7948@gmail.com

مقدمه

یکی از قواعد پردامنه که در فقه کاربرد دارد «قاعدة الزام» است که طبق آن، شخص می‌تواند دیگری را - گرچه از اهل سائر ادیان و مذاهب باشد - طبق قوانینی که به آنها پابند است، الزام کرده و حتی اگر این قانون در نظر شیعه صحیح نباشد، در این مورد، اثر صحت را بار کند و به مقتضای عمل صحیح، با آن برخورد کند؛ به‌طور مثال اگر شخصی از عامه همسر خود را طلاق داد و طلاق وی شرائط صحتی را که شیعه قائل است، نداشت؛ مثلاً سه طلاق در مجلس واحد اجرا شد، اگرچه از جهت حکم اولی، طلاق وی از نظر شیعه باطل است؛ ولی چون طلاق‌دهنده از عامه بوده و به صحت این طلاق اعتقاد دارد، طبق ادله قاعدة الزام می‌توان وی را ملزم به پذیرش مقتضای این اعتقاد کرد و بر طلاق وی، اثر صحت بار نمود که در نتیجه جایز است شخص شیعه با این زن ازدواج کند و یا اگر شخصی از عامه در معامله‌ای، خیار را برای متعقدین ثابت نداند، اما از جهت فقه شیعه این خیار برای وی ثابت باشد، شخص شیعه در معامله‌ای که با این شخص عامی مذهب انجام داده است، می‌تواند وی را به مقتضای اعتقادش ملزم کرده و خیار را برای وی قائل نباشد و حتی در صورتی که این شخص، خیار را اعمال کند، شخص شیعه می‌تواند ترتیب اثر صحت بر این معامله دهد.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

با توجه به گسترش ارتباطات بین المللی در زمان حاضر، پیگیری این قاعده اهمیت دو چندان پیدا می‌کند، به این جهت که با پیشرفت امکانات، دادوستد بین ادیان و کشورهای مختلف گسترش پیدا کرده و حکومت شیعه با بسیاری از کشورهای دیگر که از سایر ادیان هستند، معامله می‌کند که اگر قاعدة الزام به نحو وسیع ثابت شود، می‌تواند در راستای تصحیح بسیاری از معاملاتی که از سوی دولت انجام می‌شود، مفید واقع شود. روایات یکی از ادله‌ای است که در کلمات فقهاء بر قاعدة الزام مطرح شده که به طوائفی از روایات در این زمینه تمسک جسته‌اند. این نوشتار به دنبال پاسخ این سؤال است که آیا این روایات دلالت بر قاعدة الزام می‌کنند و می‌توان این طائفه را جزء ادله قاعدة الزام به‌شمار آورد یا خیر؟

این روایات در کلام فقهاء غالباً در باب طلاق مطرح شده است (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۹۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۲، ص ۸۴ و ۸۷). در بسیاری از این کلمات، صرفاً بیان روایت شده است! اما بحث‌های سندی و دلالتی در آن مورد بحث واقع نشده است. در میان معاصران، مرحوم علامه بلاغی در ضمن رسائل فقهیه خود با عنوان «عقد فی إلزام غیر الإمامی بأحكام نحلته»، آیت الله سیستانی در تقریر درس خود با عنوان «قاعده الزام» و آیت الله شهیدی در درس خارج خود به‌طور دقیق و مفصل در مورد دلالت این روایات و سند آن بحث‌هایی مطرح کرده‌اند، اما با این وجود، برخی از این روایات، از جهت بحث سند و دلالت، نیاز به تکمیل داشته و برخی برداشت‌ها و نظرات این بزرگان مورد مناقشه است که در این نوشتار قصد داریم مناقشاتی که در کلمات این بزرگان وجود دارد، بیان کنیم.

با توجه به این که روایات سه طلاق که مربوط به قاعده الزام می‌شوند دو روایت هستند در این نوشتار حول هر کدام از این روایات ابتداء بحث سندی آن روایت و سپس سه نظری که حول دلالت روایت بر قاعده الزام وجود دارد مطرح و بررسی خواهد شد که برخی قائل به دلالت این روایات بر قاعده الزام حتی نسبت به ابواب دیگر هستند و برخی قائل به عدم دلالت حتی در باب طلاق و برخی نیز قائل به دلالت روایات در باب طلاق هستند.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۱. مفهوم‌شناسی

با توجه به ورود روایات محلّ بحث در مورد سه طلاق، برای بررسی دقیق‌تر دلالت روایات بر قاعده الزام، لازم است که ابتداء مفهوم و اقسام سه طلاق، و معنای قاعده الزام بررسی و تبیین شود.

۱-۱. سه طلاق

ماده «ط - ل - ق» از جهت لغوی در اصل به معنای رها ساختن از قید و بند است و به‌کار بردن تعبیر «طلاق» در مورد زن نیز به این خاطر است که او از ارتباطی که بین او و همسرش ایجاد شده بود، رها شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۱۲، ق، ص ۵۲۳).

در برخی از کتب فقهی برای طلاق حقیقت شرعیّه قائل شده و در تعریف آن گفته‌اند: طلاق از جهت شرعی از بین بردن علقه زوجیت به سبب صیغه خاصّ طلاق می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۹). توجه به موارد استعمال این کلمه روشن می‌سازد که معنای اصطلاحی طلاق، همان معنای لغوی است؛ البته این نکته باید توجه شود که طلاقی که در مورد زن به کار می‌رود یک وضع ثانوی از معنای اصلی آن است؛ به عبارت دیگر اصل لغت طلاق به معنای رها ساختن از قید و بند است که به کثرت استعمال در رها ساختن از علقه زوجیت وضع شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۳۰)؛ از این رو این ادّعا که گفته شود معنای اصطلاحی طلاق با معنای لغوی آن متفاوت است و یا اینکه طلاق یک حقیقت شرعیّه دارد، درست نیست (مشکینی اردبیلی، ۱۴۳۴، ص ۳۵۶).

سه طلاق که در اصطلاح عامیانه به آن «سه طلاقه کردن» می‌گویند، ترکیبی است از کلمه «سه» و «طلاق»، اما معنای ترکیبی آن در اصطلاح فقهی، مطلق سه طلاق نیست؛ یعنی اگر یک مرد به طور مثال سه همسر داشته باشد و هر سه را طلاق دهد، به لحاظ معنای لغوی، سه طلاق رخ داده است، ولی به حسب اصطلاح فقهی سه طلاق رخ نداده است و در اصطلاح فقه در صورتی گفته می‌شود که سه طلاق رخ داده است که یا مرد بگوید «أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق» که به آن سه طلاق ولاء می‌گویند و یا اینکه مرد بگوید «أنت طالق ثلاثاً» که به آن سه طلاق مرسل می‌گویند (صیمری، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۶۸).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۱-۲. قاعدة الزام

«إلزام» مصدر باب افعال است که از ماده «لزم» است. «ألزم» در لغت به معنای «أثبت» و «أدام» که به معنای ثابت کردن و دائمی نمودن می‌باشد، آمده است (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۵۱). «ألزم فلانا الشئ»، و «ألزمت خصمی» دو استعمال این فعل است (زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۵۶۳؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۵۱) که استعمال اوّل به این معنا است؛ این فاعل فعل، این عمل را بر شخصی واجب کرده و استعمال دوّم به معنای احتجاج و استدلال بر خصم و غلبه بر او می‌باشد (فتّاحی، ۱۳۹۰، ص ۶۰).

«الزام» در اصطلاح محلّ بحث به این معنی است که شخص امامی مخالفین را در حقوق و اموال به مقتضای مذهبشان الزام کند، بنابراین شخص امامی می تواند او را ملزم کند به آن چیزی که این شخص در دین خود به آن ملتزم است و می تواند ترتیب آثار دهد بر آن گر چه این حکم خلاف مذهب خود این شخص امامی باشد (جمعی از پژوهشگران زیر نظر آیت الله شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۱۶، ص ۳۶۵).

۲. بررسی دلالت روایت عبد الاعلی بر قاعدة الزام

عبد الاعلی می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که زن خود را سه طلاقه می کند، پرسیدم، فرمودند: اگر طلاق را سبک می شمارد او را ملزم به این مطلب می کنم (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۹).

این روایت از حیث سند معتبر است و راویان آن توثیق خاصّ دارند به غیر از عبد الاعلی که با توجه به نقل صفوان بن یحیی از وی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶) توثیق او نیز ثابت خواهد شد، البته با توجه به فطحی بودن علی بن حسن بن فضال (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۲۵۸) روایت موثقه می باشد.

در مورد استدلال به این روایت سه دیدگاه وجود دارد:

۲-۱. دلالت روایت بر قاعدة الزام در تمام ابواب

برخی از فقهاء دلالت روایت عبد الاعلی را قبول کرده و آن را شامل ابواب مختلف دانسته اند (الاستادی، ۱۴۳۲، ص ۱۶۵)، و برخی اگرچه تصریح به این مطلب نکرده اند، اما در مقام بیان ادله قاعدة الزام، این روایت را نیز ذکر کرده اند (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۶، ص ۵۲۷؛ حلی، ۱۴۱۵، ص ۲۷۲).

در تقریب دلالت روایت این طور بیان می شود که ظاهر عبارت «مستخفاً بالطلاق» این است که شخص از جهت دینی قائل به خفت و سهل بودن طلاق به لحاظ شروط است، نه اینکه استخفاف از جهت کثرت طلاق دارای شرائط باشد و یا اینکه تسامح و تساهل می کند در امر طلاق بر خلاف مذهبی که دارد؛ ازاین رو عبارت «مستخفاً بالطلاق» کنایه از عامی بودن شخص طلاق دهنده خواهد بود (بلاغی، ۱۴۲۸، ج ۷، ص ۲۵۰؛ حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۵۹).



در روایت عبد الاعلی تعبیر «الزمته» وارد شده است که بدین معناست که حضرت الزام را به خود نسبت می دهند و می فرمایند: من این شخص را به جدایی الزام می کنم. این تعبیر نمی تواند در استدلال به روایت ایجاد مشکل کند به این خاطر که امام معصوم به طور قطع دارای خصوصیت نمی باشند و با این تعبیر می خواهند به اصحاب و شیعیان آموزش دهند که در موارد مشابه چطور برخورد کنند (سیفی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۷).

از طرفی طبق روایت عبد الاعلی حضرت الزام بر طلاق می فرمایند، اما با توجه به این که مناط در الزام را تدین این شخص به عدم اشتراط شرط واقعی و استخفاف به آن قرار داده اند و بین مورد روایت و سائر موارد از این جهت تفاوتی وجود ندارد روشن می شود در سائر موارد نیز قاعده جاری است و اگر عامه و حتی غیر عامه شرطی را در حکم و یا حقی بر خلاف امامیه معتبر ندانند، می توان ایشان را بر طبق عقیده ای که دارند الزام نمود (الاستادی، ۱۴۳۲، ص ۱۶۵). بنابراین روایت محل بحث هم از حیث شخصی که الزام می کند و هم از حیث مورد و حکم عمومیت دارد.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۲-۲. عدم دلالت روایت بر قاعدة الزام حتی در باب طلاق

آیت الله سیستانی دلالت روایت عبد الاعلی بر قاعدة الزام را به طور مطلق انکار می فرمایند و بر این باورند که این روایت به جهت وجود احتمالات، قابل استدلال نمی باشد؛ زیرا همان طور که احتمال دارد مراد از «مستخفاً» استخفاف اعتقادی باشد که شخص از جهت تدین و مذهب خود طلاق را سبک می شمارد و شرائطی را معتبر نمی داند؛ احتمال دارد مراد استخفاف عملی باشد؛ یعنی این تعبیر کنایه از عامی بودن طلاق دهنده نمی باشد؛ بلکه مراد کسی است که در مقام عمل، طلاق را یک مطلب سبکی می داند و به طور مثال هر اتفاقی که در زندگی می افتد، به راحتی صیغه سه طلاقه را جاری می کند و همسر خود را طلاق می دهد، که طبق این احتمال روایت شامل شیعه و غیر شیعه می شود و امام علیه السلام این شخص را از این باب که ولی امر هستند و نه از باب قاعدة الزام وادار به جدایی می فرمایند (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۶۱).

آیت الله سیستانی می‌فرماید: طبق احتمال دوم اینکه امام علیه السلام طلاق‌دهنده را الزام به جدایی می‌فرماید از باب ولایتی است که ایشان دارند و در عین حال می‌فرمایند که اگر این احتمال دوم پذیرفته شود، باید روایت را حمل بر تقیّه نمود؛ چون روایات کثیری وجود دارد که به طور صریح می‌فرمایند: سه طلاق مطلقاً موجب جدایی نمی‌شود و تفاوتی نمی‌کند که شخص طلاق‌دهنده مستخفّ باشد و یا نباشد (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۶۰).

این کلام از دو جهت مورد مناقشه است:

اول: ایشان ادّعا می‌کنند که در روایات کثیری تصریح شده است که سه طلاق موجب جدایی نیست حتّی اگر طلاق دهنده مستخفّ باشد، و لکن در روایات طلاق چنین روایتی وجود ندارد که به این مطلب تصریح فرموده باشد؛ بله روایات نسبت به فرض استخفاف اطلاق دارند که با توجه به این که روایت عبد الاعلی طبق احتمال دوم اخصّ مطلق از این روایات است، باید این روایات را تخصیص زد مگر این که ایشان ادّعا کنند اگر در یک مورد اطلاقات کثیری وارد شود از این حیث صراحت خواهند داشت که در این صورت باید قائل به تعارض خبر عبد الاعلی با این روایات شد.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

دوم: حتّی اگر بپذیریم روایات نسبت به مستخفّ تصریح کرده‌اند؛ اینکه ایشان می‌فرمایند به این جهت باید روایت عبد الاعلی را حمل بر تقیّه نمود نیز درست نمی‌باشد؛ به این خاطر که ایشان در احتمال دوم، می‌فرمایند: که الزام حضرت از باب ولایت ایشان است و روشن است که اگر روایات بفرمایند طلاق شخص مستخفّ باطل است، منافات ندارد که امام علیه السلام در یک مورد از باب ولایت، به نحو جزئی حکم به نفوذ طلاق یک شخص مستخفّ کنند و هر دو روایت قابل جمع است و وجهی بر حمل بر تقیّه وجود ندارد.

آیت الله سیستانی برای تقویّت احتمال دوم به دو وجه استناد می‌فرماید:

وجه اول: مقتضای «اصالة التطابق بین الثبوت والاثبات»، توافق و یکسانی آنچه در دلیل ذکر شده است با موضوع حکم واقعی می‌باشد؛ از این رو طبق اصالة التطابق آنچه در لسان اثباتی دلیل ذکر شده است، همان موضوع حکم در واقع است، در

نتیجه وقتی در روایت مذکور بحث استخفاف ذکر شده است مقتضای اصالة التطابق این است که موضوع واقعی حکم روایت که الزام است همین استخفاف باشد نه اینکه استخفاف، کنایه باشد از فرد عامی و کسی که قائل به صحت سه طلاقه است (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۶۲).

به نظر نگارنده این وجه صحیح نمی باشد و اصالة التطابق در چنین مواردی عقلانی نیست و عقلاً متکلم را ملزم نمی داند که موضوع حکم ثبوتی خود را در مقام اثبات اخذ کند و در مقام شک در مراد جدی وی نیز چنین اصلی را جاری نمی کنند که بر عهده متکلم بگذارند که مراد وی همین لفظ بوده است؛ بلکه اگر مراد استعمالی ثابت شود، عقلاً اصالة التطابق بین مراد استعمالی و بین مراد جدی جاری می کنند؛ به این خاطر که ظاهر حال متکلم این است که می خواهد مراد جدی خود را برساند و این ارتباطی به اصالة التطابق ادعا شده ندارد. علاوه بر اینکه بر فرض قبول اصالة التطابق، وجهی ندارد که گفته شود «مستخفاً بالطلاق» اگر بخواهد دلالت بر قاعدة الزام کند، باید کنایه از عامی بودن باشد بلکه ممکن است موضوع حکم در عالم ثبوت نیز «مستخفاً بالطلاق» باشد و با این حال بر شخص عامی منطبق شود؛ به همین خاطر جریان اصالة التطابق نافی این احتمال نیست.



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

وجه دوم : ظاهر «ألزمته ذلک» که حضرت الزام را به خود نسبت می دهند، از حیث ولایتی است که ایشان دارند نه صرف یک حکم شرعی که بین ایشان و دیگران در جریان آن تفاوتی نباشد؛ از این رو ظاهر روایت با احتمالی که ذکر شد، متناسب است و اینکه بخواهیم روایت را به نحوی معنا کنیم که دلالت بر قاعدة الزام داشته باشد، نیاز به تأویل دارد (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۶۲).

ممکن است گفته شود که با توجه به این احتمالی که ذکر شد، در برخورد با این روایت به دو نحو می توان عمل کرد:

۱. به ظهور روایت عمل کرد، و احتمال دوم را پذیرفت، در این صورت روایت حمل بر تقیه شود.

۲. ظهور روایت را تأویل نمود و احتمال اول را پذیرفت که موجب می شود احتمال صدور روایت از روی تقیه منع شود؛ به همین جهت در روایت، اصالة

الظهور با اصالة الجهة تعارض می‌کنند و از آنجایی که در دوران بین این دو اصل، اصالة الجهة مقدم است، باید روایت را به نحوی معنا کنیم که با اصالة الجهة سازگار باشد؛ از این رو باید احتمال اول را بپذیریم و روایت را به نحوی که بیان حکم واقعی باشد و نه بیان حکم در مقام تقیّه، معنا کنیم.

آیت الله سیستانی در جواب از این اشکال می‌فرماید:
أولاً: این مبنا درست نیست و تصرّف در دلالت روایت، مقدّم بر تصرّف در جهت آن نیست و به عبارت دیگر، اصالة الجهة بر اصالة الظهور تقدّمی ندارد.
ثانیا: بر فرض که اصالة الجهة مقدم باشد، این در جایی است که اطمینان بر تقیّه بودن حاصل نشود در غیر این صورت، اصالة الجهة فی نفسه جاری نخواهد بود که بخواهد بر اصالة الظهور مقدم شود و در روایت محلّ بحث، با توجّه به سه نکته می‌توان اطمینان به صدور این روایت از روی تقیّه حاصل کرد:

نکته اول: امام صادق علیه السلام در موقعیتی قرار داشتند که بیان حکم سه طلاقه برای ایشان حرج و سختی داشته است و این مطلب با توجه به برخی روایات به وضوح مشخص است؛ به طور مثال در روایت ابی العباس بقباق (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۹) حضرت امر می‌فرمایند حکمی که خلاف واقع و موافق جمهور عامّه است از ایشان نقل شود که روشن می‌کند ظرف بیان حکم واقعی مساعد نبوده و اقتضای تقیّه را داشته است.

مطلب دیگری که دالّ بر موقعیت حساس آن زمان است، جواب‌های مختلفی است که حضرت در جواب از یک سؤال واحد می‌فرمایند. طبق روایت ابی ایوب خزاز حضرت وقتی سه نفر مختلف بر ایشان وارد می‌شوند و یک سؤال واحدی را تکرار می‌کنند، حضرت سه جواب مختلف می‌دهند (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۹) که مشخص می‌کند حضرت در مقامی نبوده‌اند که حکم واقعی را بیان بفرمایند. با توجه به این روایات متوجه می‌شویم که ظرف و فضا در آن زمان آمادگی برای بیان حکم واقعی را نداشته است.

نکته دوم: امام علیه السلام در این روایت از تعبیر «ألزمتُه ذلک» استفاده نموده‌اند و الزام را به خود نسبت داده‌اند، این تعبیر نیز شاهی است بر صدور این روایت از روی تقیّه



به این جهت که این جمله تعبیری است مشابه تعبیری که عمر بن خطاب به کار برده است. عمر وقتی دید مردم در امر طلاق، سهل انگاری می کنند، سه طلاقه را تنفیذ نمود، عامه گفته اند که این کار وی به خاطر مصلحت عامه و از باب ولایتی بوده که داشته است؛ یعنی به خاطر اینکه مجازات و تأدیبی برای این استخفاف باشد، سه طلاقه را تنفیذ نمود. در عمدة القارئ از عمر این طور نقل شده است: «ای مردم برای شما در طلاق مهلتی بود، کسی عجله کند در مهلتی که خدا داده است در طلاق، او را نسبت به آن الزام می کنیم» (العینی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص ۲۳۶).

اینکه امام علیه السلام شبیه به این تعبیری که از خلیفه ثانی نقل شده است را در بیان جواب و اعمال ولایت انتخاب می فرمایند شاهد بر این است که امام علیه السلام در مقام توریه بوده اند.

نکته سوم: امام علیه السلام در این روایت، از جواب واقعی عدول کرده اند، به این جهت که سؤال از زنی است که سه طلاقه شده است و جواب از سه حالت خارج نیست: ۱. فقط یک طلاق واقع شده است (به نحو طلاق رجعی)؛ ۲. طلاق به طور کلی باطل است و واقع نشده است؛ ۳. طلاق واقع شده است و جدایی صورت می گیرد (به نحو طلاق بائن). حضرت به جای این جواب ها وقتی می فرمایند: «ان کان مستخفاً بالطلاق»، موجب وثوق به صدور روایت از روی تقیّه می شود.

با توجه به این نکات در روایت، اصالة الجهة جاری نبوده؛ از این رو باید حمل بر تقیّه شود و دیگر نمی توان برای قاعدة الزام به این روایت تمسک نمود (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، صص ۶۰-۶۸).

۲-۳. دلالت روایت بر قاعدة الزام در باب طلاق

آیت الله شهیدی در ضمن جواب دادن از دو اشکال آیت الله سیستانی ورد بیان ایشان دلالت روایت را در باب طلاق قبول می فرمایند، اشکال ایشان در دو جهت مطرح می شود:

جهت اول: تعبیر «ألزمته ذلک» در عرف متشرعه، ظهور در مقام بیان حکم شرعی بودن را دارد و عرف متشرعه از این بیان، حکم شرعی را متوجه می شود نه



اینکه حضرت بخواهند اعمال مولویت بفرمایند؛ یعنی این تعبیر بدین معناست که الزام مستخفّ به طلاق، به طلاقى که بر لسان جاری کرده است، حکم شرعى است نه اینکه حکم ولایى باشد.

جهت دوم: روایت اطلاق دارد و فی حدّ نفسه شامل مستخفّ اعتقادی -فرد عامی که معتقد به نفوذ سه طلاقه است- و مستخفّ عملی -فرد شیعی که معتقد به نفوذ سه طلاقه نیست اما در مقام عمل استخفاف دارد- می شود، اما روایاتی مانند معتبره ایوب خزاز (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۴) این روایت را تقیید می زند و مستخفّ عملی و شیعه را از این روایت خارج می کند؛ به عبارت دیگر در مستخفّ عملی دلیل داریم که سه طلاقه نافذ نیست، اما دلیل بر این نمی شود که در مورد مستخفّ اعتقادی دست از اطلاق این روایت برداریم و به آن عمل نکنیم.

بنابراین اشکال به این روایت منحصر است به اینکه ممکن است مفاد روایت مذکور بیان قاعدة الزام در خصوص سه طلاقه کردن باشد و شاید شارع مقدس در نکاح و طلاق توسعه ای قائل شده است که قاعدة الزام را در خصوص این مورد پذیرفته است، به همین خاطر دلیل بر قاعدة الزام به طور کلی و در ابواب مختلف، جاری نخواهد شد (شهیدی پور، جلسه ۱۶ ۱۲۵۰۸n.ir/r۲B).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

به نظر نگارنده کلام ایشان در جهت دوم صحیح نمی باشد؛ به این خاطر که اولاً؛ روایت عبدالاعلی اطلاق ندارد و ثانیاً؛ بر فرض اطلاق به روایاتی مانند روایت ایوب خزاز تقیید نمی خورد. عدم اطلاق در روایت عبدالاعلی، به این خاطر است که تعبیر استخفاف، در استخفاف عملی ظهور دارد و حتّی اگر پذیرفته شود که این تعبیر فی نفسه ظهور در اعم دارد، احتمال انصراف این تعبیر به استخفاف عملی بسیار قوی است و احتمال انصراف نیز مانع از تمسّک به اطلاق است و با مراجعه به روایاتی که تعبیر استخفاف در آنها به کار رفته است، این ادّعا کاملاً روشن خواهد شد (رک: ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۱۷؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۲۰؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۷؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۷۵؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۶).

و از طرفی بر فرض روایت عبدالاعلی فی نفسه اطلاق داشته باشد، روایت ابی ایوب خزاز نمی تواند مقیّد آن باشد؛ به این خاطر که روایت ابی ایوب خزاز در

خصوص شیعه‌ای که استخفاف عملی نسبت به طلاق دارد، وارد نشده است بلکه در مورد شیعه فرموده‌اند که اگر سه طلاق در طهر واحد واقع شود، یک طلاق محقق می‌شود که در نتیجه طلاق رجعی بوده و بینونت حاصل نمی‌شود که این روایت نسبت به مستخف به طلاق، اطلاق دارد؛ از این رو رابطه روایت ابی ایوب خزاز و روایت عبدالاعلی عموم و خصوص من وجه می‌شود که باید مبانی در عامین من وجه در آن پیاده شود. در نتیجه روایت عبدالاعلی از جهت دلالت، قاصر می‌باشد و نمی‌توان بر قاعدة الزام حتی در باب الزام به آن استدلال نمود.

۳. بررسی روایت عبید الله علوی

جعفر بن محمد بن عبید الله از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید از امام رضا علیه السلام در مورد ازدواج با زنانی که سه طلاقه شده‌اند سؤال نمودم، ایشان فرمودند: طلاق شما (سه طلاقه) برای دیگران حلال نیست و طلاق دیگران برای شما حلال است به این جهت که شما سه طلاقه را نافذ نمی‌دانید و آنها سه طلاقه را نافذ می‌دانند (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۹).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

تصحیح سند روایت عبید الله علوی متوقف است بر توثیق جعفر بن محمد بن عبید الله و پدر او. آیت الله سیستانی می‌فرمایند: توثیق این دو نفر مشکل است؛ خصوصاً توثیق جعفر بن محمد بن عبید الله و همچنین توثیق جعفر بن محمد تنها از طریق وقوع وی در اسناد کامل الزیارات (ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۲۶۹) و یا از این طریق که بعضی از مشایخ مرحوم نجاشی در مورد او تعبیر به «الشریف الصالح» کرده‌اند ممکن است و توثیق پدر او نیز از طریق نقل بزنطی از وی ممکن است، بنابراین سند روایت محل تأمل است (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۶۸).

آیت الله سیستانی برای توثیق جعفر بن محمد بن عبید الله دو راه مطرح فرمودند: راه اول ایشان از جهت مبنا مخدوش است؛ خصوصاً که جعفر بن محمد بن عبید الله العلوی، شیخ با واسطه مرحوم ابن قولویه است که قدر متیقن از شهادت ابن قولویه به وثاقت مشایخ خود، کسانی هستند که وی بدون واسطه از ایشان نقل می‌کند و آیت الله خویی نیز که در ابتداء وثاقت جمیع مشایخ ایشان را پذیرفته بودند

از نظر خود برگشتند و این نظر را قبول فرمودند (خویی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۵۷). راه دوم ایشان نیز صحیح نمی‌باشد؛ به این خاطر که تعبیر «الشریف الصالح» که بعضی از مشایخ مرحوم نجاشی به کار برده‌اند در مورد ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۲۷) که با جعفر بن محمد بن عبید الله العلوی که محل بحث است متحد نیست و به نظر می‌رسد آنچه موجب این خلط شده این است که نام جدّ اعلای ابوالقاسم جعفر بن محمد، «عبید الله» است، که البته در برخی موارد عبد الله نیز گفته شده است که به نظر می‌رسد تصحیف از یکدیگر باشند. نام کامل جعفر بن محمد بن ابراهیم این چنین است: «أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُوسَوِيِّ الْعَلَوِيِّ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۱۶۷) که از مشایخ مرحوم ابن قولویه صاحب کامل الزیارات است و به نظر می‌رسد همین مطلب موجب شده که گمان شود که جعفر بن محمد بن عبید الله همان جعفر بن محمد بن ابراهیم بن عبید الله است که به جدّ اعلای خود نسبت داده شده است و اسناد به جدّ اعلا مطلب غریبی نیست. آنچه عدم اتحاد این دو نفر را قطعی می‌سازد، بررسی مروی عنه و طبقه این دو راوی است که جعفر بن محمد بن عبید الله محل بحث، راوی از عبد الله بن میمون القدّاح است که به طور مثال در کتاب کافی شریف، قریب به صد روایت از عبد الله بن میمون القدّاح نقل کرده است (به طور نمونه: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۴-۲، ص ۱۸۳-۲، ص ۴۹۵-۳، ج ۲۲) و راوی از وی کسانی مانند محمد بن احمد بن یحیی (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۵۷) و احمد بن محمد بن عیسی الاشعری (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۱۰) و سهل ابن زیاد الآدمی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۸) هستند و در نقل‌های مذکور در هیچ کجا نام پدر وی ابراهیم گفته نشده و در هیچ کجا به وی کنیه ابوالقاسم اطلاق نشده است و حال آنکه جعفر بن ابراهیم بن عبید الله، راوی از عبد الله [عبید الله] بن نهیک است و مواردی هم که مرحوم نجاشی از مشایخ خود نقل می‌کند که در مورد جعفر بن محمد تعبیر «الشریف الصالح» به کار برده‌اند پنج مورد است که در هر پنج مورد وی از عبد الله [عبید الله] بن نهیک نقل کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۵۰، ص ۱۴۸، ص ۱۵۹، ص ۳۲۷، ص ۳۵۷) که جعفر بن محمد بن عبید الله العلوی هیچ روایتی از وی ندارد.



بنابراین با دوراهی که آیت الله سیستانی بیان فرمودند، نمی‌توان وثاقت جعفر بن محمد بن عبید الله العلوی را اثبات نمود؛ ولی راه بهتری که ایشان بیان فرمودند، اثبات وثاقت وی از راه عدم استثناء ابن ولید است؛ یکی از توثیقات عامی که برخی از بزرگان، آن را پذیرفته‌اند توثیق ابن ولید درباره مشایخ محمد بن احمد بن یحیی (صاحب کتاب نوادر الحکمة) است که اگر ابن ولید از مشایخ محمد بن احمد بن یحیی کسی را استثناء نکند، دالّ بر توثیق وی نسبت به این راوی است (شیبیری زنجانی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴۲۲)، و جعفر بن محمد بن عبید الله العلوی از کسانی است که استثناء نشده است (استرآبادی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲۲۴؛ نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۴۸).

آیت الله سیستانی برای توثیق پدر جعفر یعنی محمد بن عبد الله فرمودند: می‌توان از طریق نقل بزنطی از وی پیش رفت؛ اما این راه‌کار گرچه از جهت مبنا درست است، اما تطبیق این مبنا در مورد محمد بن عبید الله صحیح نمی‌باشد؛ به این خاطر که نقل بزنطی از وی ثابت نیست و مواردی از روایات که در آنها بزنطی از شخصی به نام محمد بن عبید الله نقل می‌کند در کثیری از موارد نسخه بدل محمد بن عبد الله دارد که در برخی موارد تعبیر به محمد بن عبد الله القمی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۱۳) و یا محمد بن عبد الله الاشعری (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۵۴) شده است و مرحوم شیخ طوسی در اصحاب امام رضا علیه السلام شخصی را با این عنوان مطرح می‌کنند (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۶۵) که با این وجود احراز اتحاد محمد بن عبد الله الاشعری با محمد بن عبید الله الاشعری بسیار مشکل خواهد بود. البته این مطلب به معنای احراز عدم اتحاد نیست؛ به این خاطر که در برخی اسناد از جعفر بن محمد بن عبید الله نیز تعبیر به جعفر بن محمد بن عبد الله شده است (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵۴؛ صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴۸). بنابراین سند روایت محلّ بحث، قابل تصحیح نمی‌باشد.

در مورد دلالت روایت عبید الله علوی نیز سه قول وجود دارد و برخی دلالت روایت را به نحو عموم در تمام ابواب پذیرفته‌اند و برخی آن را مختص به باب طلاق می‌دانند، و برخی حتّی دلالت آن در باب طلاق را نپذیرفته‌اند.



۳-۱. دلال‌ت روایت بر قاعده الزام در تمام ابواب

حضرت در روایت عبید الله علوی می‌فرمایند: سه طلاق‌ی که از غیر شیعه واقع می‌شود، موجب می‌شود که شخص شیعه بتواند با همسر وی ازدواج کند و موجب حلال شدن بر او می‌شود و در تعلیل حکم مذکور از این تعبیر استفاده می‌فرمایند: «و هم یوجبونها» که به معنای این است که غیر شیعه حکم به جواز سه طلاق را ثابت می‌دانند و قائل به صحت آن هستند.

مرحوم بلاغی در تقریب دلال‌ت روایت عبید الله علوی می‌فرمایند: تعبیر «و هم یوجبونها» صغرای یک کبرای محذوف که عبارت است از: «هرکسی که یک شیء را نافذ بداند و به آن متدین باشد، احکام آن بر وی لازم می‌شود»، بنابراین روایت عبید الله العلوی دلال‌ت می‌کند بر یک کبرای کلی که اختصاص به باب طلاق ندارد؛ به این جهت که حضرت در مقام تعلیل حکم مذکور، این تعبیر را به کار می‌برند و وجه اینکه کبرای مذکور را قاعده الزام معنا می‌کنیم این است که صرف اینکه شخصی بناء تشریعی بگذارد بر یک حکم، اقتضاء تغییر حکم واقعی را ندارد و بنا گذاشتن یک شخص صرفاً می‌تواند موضوع قاعده الزام باشد؛ ازاین‌رو مراد از این روایت، چیزی غیر از قاعده الزام نخواهد بود (بلاغی، ۱۴۲۸، ج ۷، ص ۲۴۶).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۳-۲. دلال‌ت روایت عبد الأعلى بر قاعده الزام در باب طلاق

آیت الله شهیدی دلال‌ت روایت بر قاعده الزام را قبول کرده و می‌فرمایند که حضرت در روایت، خطاب به شیعیان می‌فرمایند که اگر شما - یعنی شیعیان - در مجلس واحد همسرتان را سه طلاقه کنید، چنین طلاق‌ی نافذ نیست و اینکه در روایت، حضرت به جای تعبیر از «طلاقکم باطل» از تعبیر «طلاقکم لا یحل لغیرکم» استفاده می‌کنند به جهت مقابله است؛ کما اینکه در آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره: ۱۹۴) با اینکه فعل مسلمین اعتداء نیست تعبیر به اعتداء شده است (شهیدی پور، جلسه ۱۶ ۱۲۵۰۸n.ir/r۲B).

در ذیل روایت عبید الله العلوی این جمله وارد شده است که: «لَا تَكُونُ لَكُمْ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئاً وَ هُمْ يوجبونها» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۵۹)، با توجه به این تعلیل برخی

از بزرگان می‌فرمایند روایت دلالت بر قاعدة الزام به صورت عام و در تمامی ابواب می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۱۶۱)، لکن آیت الله شهیدی تعدی از این روایت به ابواب دیگر را قبول نمی‌کنند (شهیدی پور، جلسه ۱۶ ۱۲۵۰۸n.ir/r۲B) لکن وجه این عدم تعدی را ذکر نمی‌کنند که با توجه به مبانی ایشان این عدم تعدی به یکی از دو نکته است؛

نکته اول؛ این که گفته می‌شود «العله تعمّم»، به این معنی است که اگر در دلیلی علت بیان شود این علت الغاء خصوصیت از مورد می‌کند و موضوع را تعمیم می‌دهد و بیش از این افاده نمی‌کند لذا به این معنی نیست که حکمی که در دلیل بیان شده است نیز خصوصیت ندارد. لذا علت افاده عمومیت موضوع، در حیطه حکم مذکور در دلیل می‌کند. برای روشن شدن این مطلب به بیان چند مثال پرداخته می‌شود:

مثال اول: در عبارت «لا تبع السمک فی الماء فانّه غرّ»؛ «ماهی در آب را بیع نکن چرا که مخاطره است» تعلیل وارد است که «فانه غرّ»، ضمیر در این تعلیل ممکن است به «السمک» عود کند و ممکن است به «البيع» که مستفاد از عبارت است عود کند، اگر ضمیر در عبارت به «السمک» عود کند مفاد این تعبیر این است که لا تبع المجهول، یعنی حکم که عدم جواز بیع است به وسیله تعلیل از ماهی به تمام اشیاء دیگر که مجهول‌اند تعمیم داده می‌شود، لکن باید توجه شود که این تعلیل موجب نمی‌شود که از حکم که بطلان بیع غرری است تعدی به سائر عقود کنیم و مثلاً بگوئیم مهریه نیز نباید غرری باشد. بله اگر از این تعبیر این طور استظهار شود که ضمیر در تعلیل به «بيع» رجوع می‌کند مفاد این دلیل این خواهد بود که «لا توجد البيع لأنه غرّ» که با توجه به این که بیع موضوع خواهد شد و تعلیل موضوع را از خصوصیت می‌اندازد مفاد دلیل نهی از ایجاد غرر خواهد بود که شامل تمامی معاملات خواهد شد (شهیدی پور، ۲۴۶۶n.ir/r۲B).

مثال دوم: در عبارت «لا تشرب الخمر لانه مسکر» نیز با توجه به توضیحاتی که گذشت صرفاً تعلیل عمومیت نسبت به موضوع را می‌فهماند لذا حکم این طور خواهد بود «لا تشرب المسکر» یعنی حرمت اکل هر مسکری را از این دلیل می‌توان



استفاده نمود اما این که استعمالات دیگر مسکرات اشکال داشته باشد از این دلیل استفاده نمی شود و نیاز به دلیل دیگری دارد (شهیدی پور، ۲۴۶۴۶n.ir/r۲B).

با توجه به این توضیحات در محل بحث نیز عبارت «لَا تُكْمَلُ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئاً وَ هُمْ يَوْجِبُونَهَا»، تعلیلی است برای حکم مذکور در روایت که عبارت است از «طَلَّاقُهُمْ يَحِلُّ لَكُمْ» و عمومیت در حیطة حکم که حلیت طلاق است باید استفاده شود و نمی توان به احکام دیگر و ابواب دیگر سرایت داد، بلکه صرفاً تعمیم از حیث اشخاص است یعنی از عامّه به دیگران نیز به اقتضاء تعلیل حکم را می توان سرایت داد و به عبارت آخری با توجه به تعلیل عبارت به این نحو خواهد بود: «یحلّ لكم طلاق المتدين بها».

نکته دوم؛ در بحث مفهوم تعلیل، مشهور قائل اند که علّت همان طور که موجب تخصیص می شود موجب تعمیم نیز می شود و لذا می فرمایند «العلّة تعمم و تخصص» لکن آیت الله شهیدی این نظر را قبول نمی کنند و می گویند که از علّت بیش از مقتضی حکم فهمیده نمی شود و این که آیا در موارد دیگر این مقتضی مبتلاء به مانع هست یا خیر؟ و یا این که مقتضی اقوی وجود دارد یا خیر؟ باید از خارج احراز شود و لذا به صرف تعلیل نمی توان عمومیت استفاده نمود (شهیدی پور، بی تا، ۶۷۱۵۴n.ir/z۲B) بنابراین در روایت محلّ بحث نیز نمی توان به صرف وجود تعلیل تعمیم قاعدة الزام در تمامی ابواب را استفاده نمود.

به نظر نگارنده نکته اول در محلّ بحث اشکالی ایجاد نمی کند به این خاطر که در روایت محلّ بحث حکم حلیت است نه حلیت طلاق، و لذا مفادّ روایت با توجه به تعلیل این طور خواهد بود: «یحلّ لكم ما يوجبونها» و لذا تعمیم نسبت به حلیت صورت نگرفته است که اشکال شود که تعمیم باید در حیطة حکم باشد.

از طرفی اشکال دوم نیز اشکالی است مبنایی و با توجه به این که مشهور این مبنا را قبول دارند که علّت معمم است (موسی شبیری زنجانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۶) و بزرگانی از معاصرین نیز این مبنا را قبول دارند (خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۷۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۰۵) این اشکال نیز به نظر درست نمی باشد؛ علاوه بر این که همان طور که در تقریب روایت



بیان شد از این روایت بیش از تعلیل فهمیده می‌شود و در حقیقت از روایت یک کبری فهمیده می‌شود که «کَلَّ مَا يَوْجِبُونَهَا يَحِلُّ لَكُمْ» که در این صورت حتی با قبول مبنای آیت الله شهیدی استدلال به این روایت تمام خواهد بود به این خاطر که ایشان نیز قبول دارند که در مواردی که روایت بیان کبری کند می‌توان از آن عمومیت برداشت نمود؛ مثل این که گفته شود: «صَلِّ خَلْفَ زَيْدٍ فَإِنَّهُ عَادِلٌ»، که در این مثال ایشان نیز تعمیم را قبول می‌فرمایند (شهیدی پور، بی‌تا، ۰۹۴۴۲n.ir/d۲B).

۳-۳. عدم دلالت روایت عبد الأعلى بر قاعدة الزام حتی در باب طلاق

آیت الله سیستانی دلالت روایت عبد الأعلى بر قاعدة الزام را قبول نمی‌کنند به این جهت که می‌فرمایند در این روایت دو احتمال دیگر غیر از احتمالی که در تقریب دلالت روایت گذشت وجود دارد که طبق این دو احتمال روایت ارتباطی به قاعدة الزام نخواهد داشت، که با توجه به عدم انحصار معنای روایت در احتمال مذکور نمی‌توان به روایت استدلال نمود؛

احتمال اول: دو جمله «لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئًا وَهُمْ يَوْجِبُونَهَا» تعلیل است برای هر دو حکم؛ یعنی مفاد روایت به این شکل خواهد بود: «أَنَّ طَلَاكُمُ الثَّلَاثَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ، لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئًا وَطَلَاقُهُمْ يَحِلُّ لَكُمْ، لَانَّهُمْ يَوْجِبُونَهَا». حلیت در این مورد ممکن است بر اساس قانون دیگری غیر از قانون الزام باشد؛ یعنی ممکن است بر اساس قانون «احترام» باشد که لازمه جامعه‌ای که از ادیان و مذاهب مختلف تشکیل شده است و بنابر زندگانی مسالمت‌آمیز است، احترام هریک از این اطراف نسبت قانون دیگران است.

ممکن است این حکم به خاطر تغایر مذاهب و فرق مختلف باشد که در زمان امام رضا علیه السلام به کمال خود رسیده بود؛ یعنی فقه عامه به طور واضح از فقه شیعه در این زمان جدا شده بود به خلاف عصر صادقین علیهم السلام که در این زمان، فقه مذاهب مختلف به طور کامل مستقر نشده بود و در واقع تغایر مذاهب مثل تغایر مجتهدین یک فرقه بود و بین علما تبادلات علمی صورت می‌گرفته است تا بعد از استقرار دولت عباسی که اهتمام به علوم مختلف و خصوصاً فقه داشته‌اند و مذهبی را در



قبال مذهب اهل بیت تشکیل می داده اند که این امر موجب تغایر جدی و مشخص شدن مرزها بین مذاهب می شود؛ از این رو ممکن است روایت محل بحث ناظر به احترام هر مذهب نسبت به مذهب دیگر و زندگی مسالمت آمیز باشد، که این احترام اقتضا می کند که شیعه بنا را بر وقوع سه طلاق در صورتی که شخص طلاق دهنده از مخالفین باشد، بگذارد.

البته مراد از احترام به قانون مذهب دیگر این نیست که اگر ایشان شرایطی را در عقد یا زائل کردن عقد معتبر بدانند، ما نیز باید به آن ملتزم شویم؛ بلکه مراد این است که هرکسی به مذهب خود عمل کند ولی دیگران به خاطر احترام قانون مذهب دیگر اثری که در آن مذهب بر این کار مترتب می شود را واقع بدانند و مثلاً شخصی از عامه که سه طلاق می دهد دیگران به قانون مذهب ایشان احترام کرده و این زن را مطلقه بدانند. همچنین اگر چیزی را موجب ایجاد علقه زوجیت می دانند، دیگران به این قانون احترام گذاشته و حکم زوجیت را بار نکنند. در روایات وارد شده است که اتلاف خنزیر و یا خمر شخص ذمی موجب ضمان است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۶۸) با اینکه اتلاف خنزیر مسلم موجب ضمان نیست، که ممکن است ناظر به این قانون باشد و همچنین در روایات دیگر نیز به این قانون اشاره شده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۷۲).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

عمده تفاوت بین قاعده الزام و اقرار در این است که در قاعده الزام، شخص امامی مخیر است در ترتیب اثر بر فعل طرف مقابل، به خلاف قاعده اقرار که در این قاعده، اقرار اهل ادیان بر دین ایشان و احترام به قانون ایشان الزامی است. از طرفی ترتیب اثر در قاعده الزام در مواردی است که جریان قاعده به ضرر مخالف و تضییق بر وی باشد، به خلاف قاعده احترام که جریان قاعده، منوط به این مطلب نیست و حتی در مواردی که جریان آن به نفع طرف مقابل باشد، جاری می شود.

بنابراین مفاد روایت محل بحث این طور خواهد بود که با توجه به اینکه شیعه سه طلاق را باطل می داند، سه طلاقه ای که از شیعه واقع می شود برای غیر شیعه حلال نخواهد بود؛ چون سه طلاق در فقه شیعه موجب جدایی نمی شود و از این جهت که عامه سه طلاقه را موجب بینونت و جدایی می دانند، طلاق ایشان برای

شیعه حلال خواهد بود که این معنا مفاد قاعده احترام است و ارتباطی به قاعده الزام ندارد (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۷۲).

احتمال دوم: سه طلاق اگر از شیعه صادر شود حتی اگر به این صورت باشد که به الفاظ متعدد انشاء شود و به نحو سه طلاق مرسل نباشد، نزد مشهور علما یک طلاق حساب می شود؛ از این رو طلاق، رجعی خواهد بود و زوج حق دارد در عده رجوع کند و صرف طلاق برای این که ازدواج با این زن حلال شود، کفایت نمی کند بلکه حلیت ازدواج با او متوقف است بر انقضای عده و اینکه شوهر وی در این ایام رجوع نکند، به همین خاطر اینکه حضرت می فرمایند: «ان طلاقکم لا یحلّ لغیرکم» ناظر به این معناست؛ اما عامّه با توجه به اینکه سه طلاق را نافذ دانسته و آن را موجب جدایی زن می دانند و در واقع آن را طلاق بائن می دانند، صرف طلاق ایشان موجب می شود که ازدواج با این زن برای دیگران حلال شود و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود.

طبق احتمال دوم، معنای روایت مذکور، ارتباطی به قاعده الزام نداشته و صرفاً بیان یک حکم واقعی دیگر را می کنند که ازدواج با عامّه از این حیث مشکلی ندارد؛ به این جهت که بائن بوده و متوقف بر انقضای عده و عدم رجوع زوج نیست (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۷۵).



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

آیت الله سیستانی بعد از بیان احتمالاتی که در روایت وجود دارد می فرمایند: طبق برخی از احتمالات روایت بر قاعده الزام دلالت نمی کند و طبق احتمالاتی که دلالت بر قاعده الزام می کند، نمی توان از آنها استفاده عمومی نمود، علاوه بر اینکه سند روایت نیز ضعیف است (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۷۰).

احتمالاتی که آیت الله سیستانی در مورد روایت عبید الله العلوی مطرح می کنند قابل پذیرش نمی باشند؛ احتمال اول که فرمودند این روایت ممکن است ناظر به قاعده احترام باشد احتمال بعیدی است به این خاطر که قاعده احترام که ایشان از آن تعبیر به «التعایش السلمي (همزیستی مسالمت آمیز)» (حسینی سیستانی، ۱۴۳۶، ص ۷۲) می کنند اقتضاء نمی کند که ما نسبت به خودمان ترتیب آثار صحت بدهیم، بلکه صرفاً احترام به قوانین دیگران است، اما ترتیب آثار به دست نمی آید؛ اگر هم

گفته شود که ما چنین قاعده‌ای را می‌خواهیم از دلیل به دست آوریم اشکالش این است که روایت با بیانی که در تقریب استدلال به روایت گذشت اطلاق دارد و شامل تمام موارد می‌شود و دلیلی وجود ندارد که بگوییم این اطلاق مراد نیست و صرفاً در جایی که به نفع سایر مذاهب باشد باید ترتیب آثار داد و لذا این اطلاق اگر چه شامل موارد نفع دیگران نیز بشود، اما شامل موارد ضرر نیز می‌شود. علاوه بر اینکه لسان روایت به طور کلی با قاعده احترام سازگاری ندارد و بیان یک تقابلی می‌کند که طلاق شما بر دیگران حلال نیست و طلاق دیگران بر شما حلال است؛ به عبارت دیگر این سیاق، سیاق بیان حکمی به نفع شیعه است و برای بیان یک احترام و هم‌زیستی طرفینی نمی‌باشد.

احتمال دوم نیز می‌فرمایند: «روایت چه بسا صرف بیان یک حکم واقعی است که چون طلاق عامه بائن است، متوقف بر امر دیگری نیست»، بسیار عجیب است؛ به این خاطر که در روایت، تعبیر شده «طلاقهم یحلّ لکم» و این تعبیر به وضوح دلالت می‌کند که شیعه می‌تواند با این زن ازدواج کند و حتی اگر اطلاق لفظی این دلیل پذیرفته نشود، اطلاق مقامی آن، چنین اقتضایی دارد، با این حال چطور می‌توان ادعا کرد که این روایت از این حیث در مقام بیان نیست و در مقام بیان نکته دیگری است؟!



سال اول | شماره دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

بنابراین ظهور روایت عبید الله العلوی در قاعده الزام ثابت است و اشکالاتی که مطرح شده است بر آن وارد نیست و بحث از عمومیتی که آیت الله سیستانی می‌فرمایند بر فرض قبول دلالت صرفاً در باب طلاق است نیز در جواب از اشکال آیت الله شهیدی جواب داده شد. بنابراین دلالت روایت عبید الله العلوی مشکلی ندارد و این روایت دلالت بر قاعده الزام به طور عام دارد.

نتیجه‌گیری

در باب سه طلاقه دو روایت عبد الاعلی و عبید الله علوی برای اثبات قاعده الزام مورد تمسک واقع شده است. در مورد روایت عبد الاعلی بسیاری از فقها قائل به دلالت آن بر قاعده الزام به طور عام و در تمام ابواب شده‌اند. آیت الله سیستانی

دلالت روایت بر قاعدة الزام را حتّی در باب طلاق انکار کردند و روایت را حمل بر حکم ولایی و تقیّه کرده‌اند. آیت الله شهیدی بر خلاف مشهور فقها و آیت الله سیستانی قائل شده‌اند که روایت عبد الاعلی دلالت بر قاعدة الزام دارد، ولی مختصّ به باب طلاق است و دلالتی بر جریان قاعدة در ابواب دیگر ندارد. با توجه به اشکالاتی که به دلالت روایت مطرح شد، روشن می‌شود که روایت همان‌طور که آیت الله سیستانی می‌فرمایند، دلالت بر قاعدة الزام حتّی در باب طلاق ندارد. در مورد روایت عبید الله علوی نیز بسیاری از علما قائل به دلالت آن بر قاعدة الزام به‌طور عامّ شده‌اند و در مقابل آیت الله شهیدی می‌فرمایند که این روایت دلالت بر قاعدة الزام به‌نحو عامّ ندارد و مختصّ به باب طلاق است. آیت الله سیستانی می‌فرمایند: به این جهت که احتمال دارد این روایت، ناظر به قاعدة احترام باشد، نمی‌توان به آن برای اثبات قاعدة الزام حتّی در باب طلاق استدلال نمود؛ علاوه بر اینکه روایت از حیث سند نیز قابل اعتماد نیست. با توجه به پاسخ از اشکالات آیت الله سیستانی و آیت الله شهیدی روشن شد که روایت بر قاعدة الزام به‌طور عامّ دلالت می‌کند، امّا از حیث سند قابل تصحیح نیست.



منابع

١. ابن فارس، احمد. (١٤٠٤). معجم مقاييس اللغة. (عبد السلام محمد هارون، محقق). قم: دار إحياء الكتب العربية | مكتب الإعلام الإسلامى. مركز النشر.
٢. ابن بابويه، محمد بن على. (١٣٧٨). عيون أخبار الرضا عليه السلام. (مهدي لاجوردى، محقق). تهران: جهان.
٣. ابن بابويه، محمد بن على. (١٤١٣). من لا يحضره الفقيه. (على اكبر غفارى، محقق). قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.
٤. ابن قولويه، جعفر بن محمد. (١٣٥٦). كامل الزيارات. (عبدالحسين امينى، محقق). نجف اشرف: دار المرتضوية.
٥. استرآبادى، ميرزا محمد. (١٤٢٢). منهج المقال فى تحقيق احوال الرجال. (مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، محقق). قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
٦. الاستادى، رضا. (١٤٣٢). تهذيب الكلام فى قاعدة الزام. پژوهش هاى اصولى، ٨ (٣)، ١٩٤-١٤٣.
٧. العينى، بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد. (١٤١٨). عمدة القارى شرح صحيح البخارى. بيروت: دار الفكر.
٨. برقى، احمد بن محمد. (١٣٧١). المحاسن. (جلال الدين محدث، محقق). قم: دار الكتب الإسلامية.
٩. بلاغى، محمد جواد. (١٤٢٨). موسوعة العلامة البلاغى. قم: مطبعة الباقرى.
١٠. جمعى از پژوهشگران زیر نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى. (١٤٢٣). موسوعة الفقه الاسلام طبقاً لمذهب أهل البيت عليه السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب أهل بيت عليه السلام.
١١. حسینی سيستاني، سيد على. (١٤٣٦). قاعدة الزام.
١٢. حكيم، محسن. (١٤١٦). مستمسك العروة الوثقى. قم: دار التفسير.
١٣. حلى، حسين. (١٤١٥). بحوث فقهية (حلى). قم: مؤسسة المنار.
١٤. خمينى، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهورى اسلامى ايران. (١٤٢١). كتاب البيع (للإمام الخمينى). (مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام). تهران - ايران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
١٥. خوئى، سيد ابوالقاسم. (١٤١٦). صراط النجاة فى أجوبة الاستفتاءات (المحشى). قم: مكتب نشر منتخب.
١٦. راغب اصفهاني، حسين بن محمد. (١٤٠١٢ ق). مفردات ألفاظ القرآن. (صفوان عدنان داوودى، محقق). دار الشامية | دار القلم.
١٧. زمخشري، محمود بن عمر. (١٩٧٩). أساس البلاغة. بيروت: دار صادر.
١٨. سيفى، على اكبر. (١٤٢٥). مباني الفقه الفعال فى القواعد الفقهية الأساسية. قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.



۱۹. شبیری زنجانی، سید محمد جواد. (۱۴۰۲). استناد در روش شناخت رجال اسناد. قم: انتشارات مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام.
۲۰. شبیری زنجانی، موسی. (بی تا). کتاب نکاح (شبیری). قم - ایران: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۲۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. (مؤسسة المعارف الإسلامية، محقق). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۲. صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم (محسن بن عباس علی کوجه باغی، مصحح). قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی علیه السلام.
۲۳. صیمری، مفلح بن حسن. (۱۴۲۰). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. (جعفر کوثرانی، محقق). لبنان: دار الهادی.
۲۴. طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. لبنان - بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۳). رجال الطوسی. (جواد قیومی اصفهانی، محقق). مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷). تهذیب الأحکام. (حسن خراسان، محقق). تهران: دار الكتب الإسلامية | مطبعة النعمان | دار صعب |.
۲۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. (مؤسسة المعارف الإسلامية، محقق). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۸. فتاحی، محسن. (۱۳۹۰). قاعده الزام از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه. قم: ادیان.
۲۹. فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: مؤسسة دار الهجرة.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی (اسلامیه). (علی اکبر غفاری، محقق). تهران: دار الكتب الإسلامية.
۳۱. مشکینی اردبیلی، علی. (۱۴۳۴). مصطلحات الفقه. (حمید احمدی جلفایی، محقق). قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث. سازمان چاپ و نشر.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱). القواعد الفقهية (مکارم). قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
۳۳. نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵). رجال النجاشی. (موسی شبیری زنجانی، محقق). قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۴. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن بن باقر. (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. (علی آخوندی و عباس قوچانی، مصححین). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۵. هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۲۳). قراءات فقهية معاصرة. قم - ایران: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی.
۳۶. شهیدی پور، محمد تقی. (بی تا). استاد شهیدی - پایگاه اطلاع رسانی استاد شهیدی پور (دام ظلّه العالی).

